

کد خبر: 291007/09/02/1394/08:11:08 A

خانه | فرهنگ و هنر | کتاب و اندیشه

به بهانه هشتاد و دومین زادروز خالق هبوط:

شریعتی؛ روشنفکری خائن یا آزاداندیش



شریعتی شناخت مذهب و مکتب، درک دقیق زمان جامعه، گرفتن ایدئولوژی از مکتب تشیع، بازگشت به خویشتن و بازیافتن شخصیت خویش، خودآگاهی دادن به متن جامعه، بازگشت به مذهب، وحدت کلمه و دیگر امور را از مهم‌ترین وظایف روشنفکری می‌داند.

شریعتی از معدود شخصیت‌های علمی قبل از انقلاب اسلامی ایران است که حرکتش در مسیر روشنفکری دینی، تاثیر غیرقابل انکاری در جذب درصد بالایی از جوانان به دین و شریعت داشت. او از زوایای مختلف به بررسی چیستی، اهداف، ویژگی‌ها و آفات احتمالی روشنفکری پرداخت و آثار متعددی را در این زمینه‌ها به مخاطبان خود عرضه کرد. بدون شک یکی از جذاب‌ترین و درعین حال مرموزترین بخش‌های تاریخ مبارزات انقلاب اسلامی با شخصیت و اتفاقات زندگی و مرگ «دکتر علی شریعتی» گره خورده است. گره‌ای که در کنار تاکید بر ارتباط انکارناشدنی دکتر شریعتی و انقلاب اسلامی، بر گسست‌هایی همچون تفرقه افکنی و به حاشیه راندن نظریه‌پردازان و فعالان انقلاب اسلامی نیز تاکید دارد.

شریعتی از یک خانواده مذهبی و مالک خراسانی به جامعه معرفی شد، با استفاده از بورس دولتی برای تحصیل در زبان‌شناسی تطبیقی و جامعه‌شناسی به پاریس رفت و در آنجا همزمان با اوج گرفتن انقلاب‌های کوبا و الجزایر، در فعالیت‌های سیاسی و

تظاهرات‌ها نیز شرکت می‌کرد. او همچنین به عضویت نهضت آزادی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی درآمد و به موازات آن در کلاس‌های درس شماری از استادان مارکسیست مثل ژرژ گوروچیچ و خاورشناسان علاقه‌مند به عرفان اسلامی چون لویی ماسینیون و هانری کوربن شرکت کرد. شریعتی با تکیه بر دانشی که از چنین کلاس‌هایی به دست آورده بود و پس از مطالعه آثار ژان پل سارتر، ارنستو چه‌گوارا، وو نوین جی‌اپ و فرانکس قانون، آثاری از سارتر و قانون را به صورت کامل یا ناتمام به فارسی ترجمه کرد.

پس از بازگشت به ایران (در سال ۱۳۴۴) برای سخنرانی در حسینیه ارشاد (که توسط گروهی از خیرخواهان مذهبی، تامین مالی می‌شد) به تهران آمد. نوار سخنرانی‌های او به سرعت در سطح گسترده‌ای پخش و مورد استقبال فراوان دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانی به ویژه شهرستانی‌های مذهبی قرار گرفت. به همین دلیل ساواک با نگرانی از محبوبیت روزافزون او، شریعتی را در اوایل دهه ۱۳۵۰ دستگیر و پس از مدتی حصر خانگی، مجبور به خروج از کشور کرد. تبعیدی که یک ماه بیشتر طول نکشید، چراکه شریعتی یک ماه پس از رفتن به لندن در سال ۱۳۵۶، به علت حمله شدید قلبی درگذشت، مرگی که برخی آن را به ساواک نسبت می‌دهند.

می‌توان گفت، اگر فضای فکری ایران در دهه‌ی ۱۳۴۰ از جلال آل احمد خط می‌گرفت، فضای دهه‌ی ۱۳۵۰ در انحصار شریعتی بود. با این تفاوت که شریعتی برخلاف آل احمد که گرفتاری اجتماعی روشنفکران ایران را تنها با آثاری ادیبانه آشکار می‌کرد و اشاره‌ای به راه‌حل‌ها نداشت، به مسائل نظری و راه‌حل‌های عملی تغییر این وضعیت نیز توجه نشان می‌داد. هرچند گفتمان اصلی او، «بازگشت به خویشتن» یعنی دنباله گفتمان «غریزدگی» آل احمد بود.

مجموعه آثار شریعتی بالغ بر ۳۷ اثر در موضوعات مختلفی چون، تاریخ، دین، جامعه‌شناسی، سیاست، عرفان، هنر و ... است. در این میان او اهتمام ویژه‌ای به معرفی الگوهای خاص دینی دارد. شخصیت‌هایی چون امام علی (ع)، امام حسین (ع)، ابوذر، اقبال لاهوری و ... کسانی هستند که در تاریخ اندیشه او به تدریج مشاهده می‌شوند.

شریعتی همچنین در باب رسالت و وظیفه روشنفکران مطالب فراوانی گفته و نگاشته است. او شناخت مذهب و مکتب، درک دقیق زمان جامعه، گرفتن ایدئولوژی از مکتب تشیع، بازگشت به خویشتن و بازیافتن شخصیت خویش، خودآگاهی دادن به متن جامعه، بازگشت به مذهب، وحدت کلمه و دیگر امور را از مهم‌ترین وظایف روشنفکری می‌داند.

شریعتی در کتاب «هبوط در کویر» نوشته‌ها و آثار خود را این گونه توصیف می‌کند: «وجودم تنها یک حرف است و زیستنم تنها گفتن همان یک حرف. اما بر سه گونه سخن گفتن و معلمی کردن و نوشتن. آنچه تنها مردم می‌پسندند، سخن گفتن، آنچه هم من و هم مردم می‌پسندند معلمی کردن و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم با آن نه کار که زندگی می‌کنم؛ نوشتن! نوشته‌هایم نیز بر سه گونه‌اند: «اجتماعیات»، «اسلامیات» و «کوپریات». آنچه تنها مردم می‌پسندند اجتماعیات و آنچه هم من و هم مردم اسلامیات و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم با آن نه کار-چه می‌گویم- نه نویسنده‌گی که زندگی می‌کنم؛ کوپریات»

نظریه‌ی سیاسی شریعتی

ارواند آبراهامیان در مقاله‌ای که توسط معصومه رودافشانی و سیدبشیر سجاد ترجمه شده، موضوع اصلی در بسیاری از آثار شریعتی را این گونه عنوان می‌کند: موضوع اصلی در بسیاری از آثار شریعتی این است که کشورهای جهان سوم مانند ایران، به دو انقلاب هم‌زمان و مربوط به هم نیاز دارند: یک انقلاب ملی برای پایان دادن به تمام اشکال سلطه‌ی استعماری و احیاء. و در بعضی کشورها تجدید احیاء. فرهنگ، میراث، و هویت اجتماعی؛ و یک انقلاب اجتماعی برای پایان دادن به همه‌ی اشکال استثمار، ریشه‌کنی فقر و رژیم سرمایه‌داری، نوکردن اقتصاد، و مهم‌تر از همه، تاسیس جامعه‌ای «عادلانه»، «پویا»، و «بدون

طبق نظر شریعتی، مسئولیت پیش برد این دو انقلاب برعهده‌ی روشن فکران است. زیرا این روشن فکرانند که می‌توانند تناقضات داخلی جامعه به‌خصوص تناقضات طبقاتی را درک کنند، آگاهی جامعه را با تفهیم این تناقضات افزایش دهند، و از تجربه‌ی اروپا و دیگر مناطق جهان سوم درس بگیرند. نهایتاً، با تعیین مسیر حرکت به آینده، روشن فکران باید توده‌ها را در انقلاب‌های دوگانه رهبری کنند.

به عقیده‌ی این متفکر غربی، شریعتی همچنین یک بخت مناسب روشن فکر ایرانی را در زندگی در جامعه‌ای می‌دانست که فرهنگ مذهبی آن، شیعه‌گری، ذاتاً انقلابی و بنابراین سازگار با اهداف انقلاب دوگانه بود. زیرا شیعه‌گری، به زبان خود شریعتی، افیونی مانند خیلی از ادیان دیگر نبود، بلکه یک نظریه‌ی انقلابی بود که در تمام جنبه‌های زندگی نفوذ می‌کرد، از جمله سیاست، و مومنان واقعی را برمی‌انگیخت که با تمام اشکال استثمار، سرکوب، و ناعدالتی اجتماعی مبارزه کنند. او بارها تاکید کرد که محمد پیامبر آمده بود که نه تنها یک جامعه‌ی دینی تاسیس کند بلکه امتی بسازد که همواره در حرکت به سوی پیشرفت و عدالت اجتماعی است. هدف پیامبر نه تنها تاسیس یک دین توحیدی بلکه یک جامعه‌ی توحیدی بود که به واسطه‌ی صلاح عمومی، تلاش مشترک برای عدالت، برابری، برادری انسانی، مالکیت جمعی ابزار تولید، و مهم‌تر از همه، از بین بردن میل ایجاد «جامعه‌ای طبقاتی» در این دنیا، به هم پیوند می‌خورد.



آبراهامیان تاکید دارد، شریعتی در عین حال که استعمار و نابرابری طبقاتی را دشمنان بلندمدت و اصلی جامعه می‌شمرد، بیش‌تر مباحثش را به دو هدف، که آن‌ها را خطرهای فوری می‌دانست، معطوف ساخت. اولی «مارکسیسم عوامانه»، به‌خصوص «نوع استالینیستی» آن بود که نسل پیشین روشن فکران ایران به‌راحتی پذیرفته بودند. دوم، اسلام محافظه‌کار، به‌خصوص نوع روحانی آن بود که بیش از دوازده قرن توسط طبقه‌ی حاکم برای به رخوت کشیدن توده‌های استثمارشده، تبلیغ شده بود. بنابراین خیلی از کارهای جذاب‌تر و بحث برانگیز شریعتی در مورد مارکسیسم، به‌ویژه انواع مختلف آن، و روحانیت‌گرایی، به‌ویژه تحریفات محافظه‌کارانه‌ی آن بر پیکره‌ی تشیع، می‌باشد. (ترجمه مقاله‌ای از ارواند آبراهامیان)

شریعتی و مارکسیسم

آبراهامیان در مقاله‌ی خود پیرامون نگاه شریعتی به مارکسیسم نوشته است: در نگاه اول رویکرد شریعتی نسبت به مارکسیسم متناقض به نظر می‌رسد. او بعضی اوقات به شدت مارکسیسم را تقبیح می‌کند؛ و در مواردی دیگر آزادانه از ایده‌های مارکسیسم بهره می‌گیرد. این تناقض آشکار باعث شده است که برخی تصور کنند او ضدمارکسیست بود. برخی دیگر گمان کنند او مارکسیستی بود که عقاید واقعی‌اش را زیر نقاب اسلام پنهان می‌کرد. عده‌ای هم او را روشنفکری با تفکرات مبهم و نامفهوم تلقی کنند و نظراتش را فاقد ارزش فکر کردن بدانند.

آبراهامیان در خصوص ارتباط شریعتی و مارکسیسم تاکید می‌کند که از نظر شریعتی یک مارکس وجود نداشت، بلکه سه مارکس جدا و سه نوع مارکسیسم متفاوت وجود داشت و همین مسئله در حل تناقضات موجود کمک می‌کند. (ترجمه مقاله‌ای از ارواند آبراهامیان)

اما هرچه بود شریعتی با نظام مارکسیستی مورد نظر احزاب کمونیست جزم‌اندیش، مخالف بود و بر این باور بود که این احزاب با کسب حمایت مردم و تایید حکومت‌ها، تثبیت شده و بنابراین شور انقلابی خود را از دست داده بودند. در مقاله‌ی آبراهامیان اعتراض اصلی شریعتی به توده و مارکسیسم مستقیماً مربوط به مکاتبات قبلی او با فرانتس قانون عنوان می‌شود و این متفکر برای تایید سخنان خود یادآور می‌شود که از نظر مارکسیست‌های سنتی، ملی‌گرایی ابزاری بود که طبقه‌ی حاکم برای این‌که ذهن مردم را از توجه به سوسیالیسم و مسائل بین‌المللی منحرف کند، به کار می‌برد. حال آنکه از نظر شریعتی، ملت‌های جهان سوم نمی‌توانند استعمار را شکست دهند، بر از خودیگانگی اجتماعی فائق آیند، و به جایی برسند که قادر باشند تکنولوژی غربی را بدون از دست دادن هویت شخصی خود به عاریت گیرند مگر آنکه نخست به خویشتن خویش بازگردند و ریشه‌های خود، میراث ملی خود و فرهنگ بومی خود را بازیابند.

برداشت‌های متضاد از اندیشه‌های شریعتی و بازار داغ موافقان و مخالفان!

شخصیت، گفتار و اعمال شریعتی مجموعه‌ای نامتجانس از نظریات بود که اگر مورد واکاوی بی‌غرض قرار نگیرد، او صرفاً یا متجدد غرب‌گرا معرفی می‌شود یا مسلمانی سنت‌گرا. صولاً رویکردهای کاملاً متفاوتی را در مواجهه با شریعتی شاهد هستیم: در رویکرد افراطی او چهره‌ای بسیار اغراق‌آلود از یک اسلام‌شناس بدیل‌ناپذیر و بی‌همتا دارد و در رویکرد تفریطی او اساساً از دایره دین و اسلام خارج شده و در مسیر گمراهی حرکت می‌کند.

اساساً به لحاظ کلیت نظریه‌های شریعتی درباره‌ی دین و مباحث پیرامونی آن، باید توجه داشت که تنوع و تکثر در اندیشه‌های دکتر به حدی است که نظریات گوناگون و حتی متناقضی را مخصوصاً در حوزه‌های سیاست و حکومت و به ویژه نقش امام و امت و مسأله‌ی دموکراسی به راحتی می‌توان به شریعتی نسبت داد؛ چنان‌که مثلاً در نیمه‌ی نخست سال 81 همزمان فرزندان دکتر، یکی پدر را ضدسکولاریسم و دیگری سکولار معرفی می‌کرد.

از منتقدان جدی دکتر شریعتی در سه چهار سال پیش از انقلاب، آیت‌الله مصباح‌یزدی بود که ضمن جلسات متعددی به نقد از افکار دکتر می‌پرداخت و به دلیل همین انتقادات بود که به توصیه‌ی مدیریت مدرسه، مدرسه‌ی حقانی را ترک کرد. این انتقادات طی سال 56 و 57 همزمان با اوج‌گیری نشر آثار شریعتی، به صورت جدی‌تر در قم و برخی از شهرهای دیگر از جمله اصفهان مطرح می‌شد. (کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

آیت‌الله مطهری هم، به صورت غیررسمی، به عدم رعایت برخی از ظواهر شرع توسط دکتر معترض بود و حتی درباره‌ی نماز خواندن شریعتی هم تردیدهایی داشت. محمدمهدی جعفری در این باره می‌نویسد: «حقیقتش را بخواهید، دکتر شریعتی در زندگی شخصی و برخوردهایش آدم فوق‌العاده بی‌نظمی بود. در کارش خبری از نظم نبود. همین بی‌نظمی در نماز و عبادات او نیز تأثیر گذاشته بود» و همین باعث رنجش آقای مطهری شده بود. وی می‌افزاید: «مرحوم مطهری که با شریعتی به حج رفته بود و از نزدیک با او مدتی زندگی کرده بود، این بی‌نظمی دکتر را پای بی‌مبالاتی و عدم التزامات عملی او نوشته است.» (مقاله حسینیه‌ی ارشاد و دکتر علی شریعتی نوشته رسول جعفریان)

از دید احسان نراقی هم شریعتی آدم با احساسی بوده که از جریان‌ات زمان شاه متأذی بود و فعالیت نهضت آزادی را بی‌اثر می‌دانست و می‌خواست یک راهی پیدا کند قوی‌تر و محکم‌تر از مبارزه‌ی سیاسی. راهی که پیشنهاد می‌کند تبدیل دین به یک ابزار سیاسی است ... مثل این است که شما در یک شب سرد زمستانی در خانه سردتان بشوید و برای گرم کردن بخاری، تمام

کتاب‌های خطی اجدادی خانه‌تان را بریزید در بخاری تا گرم شوید. البته نراقی نمی‌گوید که شریعتی در این حد افراطی بود؛ اما معتقد است او دین را برای ایجاد یک جریان سیاسی وسیله کرد. (کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

آیت‌الله طالقانی اما می‌گفت: «دکتر تحصیل کرده‌ی حوزه علمیه قم نیست. ایشان یک دانشگاهی است و تمام دنیا را گشته است. روشنفکر است و آن طوری که از یک طلبه انتظار داریم، نباید از او انتظار داشته باشیم. در حال حاضر نفع ایشان بیشتر از ضررش است.» (بولتن نیوز به نقل از مرکز اسناد انقلاب اسلامی)



در سال‌های پس از انقلاب نیز، نگاه‌ها به دکتر شریعتی و آثارش متفاوت بوده است. بسیاری از هم‌نسلان انقلاب مدافع او بودند و حتی، یکی از بزرگترین خیابان‌های تهران به نام شریعتی نامگذاری شد. در آن سال‌ها، کتاب‌های زیادی از دکتر شریعتی به زبان‌های عربی و ترکی استانبولی ترجمه شد که بخش اعظمی از آن‌ها نیز زیر نظر اداره ارشاد وقت و با حمایت آقایان خاتمی، ابطحی و موسوی لاری و دیگران زیر چاپ می‌رفت.

از آن طرف عده‌ای؛ سوءاستفاده از نام شریعتی توسط برخی از گروه‌های چپ و تندروهایی مانند فرقان و غیره را مدنظر داشتند و به ویژه با شهادت استاد مطهری که آن هم به دست فرقان انجام شد، به تدریج انتقاداتی نسبت به شریعتی مطرح گردید. این نقدها تا به آنجا پیش رفت که با استناد به سکوت حکومت در برابر حسینیه‌ی ارشاد، محاکمه نشدن دکتر و بعد هم مسائل دیگر، او را به عنوان عامل ساواک معرفی کردند.

رسول جعفریان نیز در یکی از مقالات خود درباره‌ی تغییر نگاه‌ها به شریعتی تصریح می‌کند: سیر روشنفکری دینی در ایران، به ویژه از زمانی که موضوع اصلی بحث دین، ارتباط آن با دموکراسی شد، به سمت نقد شریعتی پیش رفت، چون دکتر آشکارا طرفدار دموکراسی نبود، بلکه بارها آن را نقد کرده بود. هم‌زمان جناح راست که برخی از آرمان‌های خود را در افکار شریعتی می‌دید و قدری هم به خاطر مقابله با چپ و همین‌طور حسی که بخشی از جریان انقلابی راست از قدیم نسبت به شریعتی داشتند، به تدریج به دفاع از شریعتی پرداخت. شاهد آن این بود که گهگاه در سیما بخش‌هایی از سخنرانی‌های وی پخش می‌شد،

که تقریباً به جز سال‌های اول انقلاب کم‌سابقه بود. این وضعیت اکنون هم ادامه دارد. اما آنچه اکنون رخ داده، این است که جریان روشنفکری دینی به طور جدی به نقد دکتر پرداخته است. این جریان تقریباً هیچ نقطه مشترکی با شریعتی ندارد و اندیشه‌های او را در هیچ زمینه‌ای بر نمی‌تابد. نه تفکر انقلابی او را می‌پذیرد و نه روش احساسی او را مطلوب می‌داند و نه نگاه اجتماعی و سیاسی او را به دین درست می‌داند و خیلی مطالب دیگر که جای بیان آن‌ها در اینجا نیست. [\(مقاله حسینیه‌ی ارشاد و دکتر علی شریعتی نوشته رسول جعفریان\)](#)

از سویی دیگر به عقیده حداد عادل و برخی دیگر شریعتی به صورت تئوریزه شده، روحانیت را زیر سؤال برد و با مثلث‌بندی «زر و زور و تزویر» این فکر را تبلیغ می‌کرد که روحانیت عمدتاً و غالباً در کنار خوانین و سلاطین و ثروتمندان تاریخ و یکی از سه پایه ظلم بوده است. [\(به نقل از رجانیوز\)](#)

آبراهامیان نیز در مقاله خود به این موضوع اشاره کرده و نوشته است: شریعتی آشکارا روحانیت محافظه‌کار را متهم می‌کرد که جزئی از طبقه‌ی حاکم شده و تشیع انقلابی را نظام‌مند کرده‌اند و در نتیجه با این کار به اهداف اولیه‌ی تشیع خیانت کرده‌اند. او هم‌چنین روحانیت محافظه‌کار را متهم می‌کرد که مخالف ادامه‌ی راهی است که اصلاح‌گرانی چون جمال‌الدین افغانی شروع کردند؛ و این که مخالف افکار مترقی غربی، به‌ویژه قوانینی که توسط انقلاب مشروطه‌ی سال‌های ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ پشتیبانی می‌شد، است؛ و این که خواهان اطاعت کورکورانه‌ی مردم‌اند و نمی‌گذارند که آنان به متون اصلی دست یابند و می‌کوشند متون اسلامی را تحت نظارت انحصاری خود درآورند. علاوه بر این، معتقد بود که روحانیت محافظه‌کار در جستجوی «دوران باشکوه» اسطوره‌ای به پشت سر می‌نگرند و نگاهی به آینده ندارند؛ و با متون مقدس، بیش‌تر چون منابع درسی فسیل شده برخورد می‌کنند تا منبع الهامی برای یک جهان‌بینی انقلابی پویا؛ و معانی حقیقی کلماتی چون «امت» را در نمی‌یابند و بنابراین روشن‌فکران مجبور می‌شوند در جستجوی حقیقت به شرق‌شناسان اروپایی روی آورند. شریعتی اغلب بر این نکته تأکید می‌ورزید که هدایت و رهبری مردم در بازگشت به اسلام، نه توسط علما، بلکه به‌وسیله‌ی روشن‌فکران مترقی ممکن می‌باشد. [\(ترجمه مقاله‌ای از ارواند آبراهامیان\)](#)

به دلیل این برداشت‌ها و تفسیرها بود که کم‌کم دامنه‌ی مخالفت‌ها با او شدت گرفت و موجب شد اشخاصی چون آیت‌الله مصباح بنا را بر انتقاد و مخالفت تند با شریعتی بگذارند. البته افرادی هم به برخورد ملایم، دوستانه و خوشبینانه تأکید داشتند، شهید بهشتی نمونه‌ای از این نگاه به شریعتی بودند.

البته به گفته‌ی علی رضاقلی (پژوهشگر حوزه‌ی جامعه‌شناسی و علوم سیاسی) این یک واقعیت است که بعد از هر تحولات سیاسی اجتماعی؛ هر گروه با اندیشه‌های معارض و متفاوت با خود مخالفت کند. آن‌ها دنبال متفکران و اندیشمندان هستند که با قلم و بیان خود مشروعیت سیستم جدید را بسط بدهد. در اوایل انقلاب سعی می‌شد از ترویج و تبلیغ نظرات او با جلوگیری شود و مثلاً کتاب‌های دکتر شریعتی را از کتابخانه‌ها برمی‌داشتند یا مراسم سخنرانی و همایش مرتبط با او لغو می‌شد. اگر به سیاست وافق باشیم می‌دانیم که سیاست دنبال پرورش و پروبال دادن به کسانی است که حضور و بروز آن‌ها موجب مشروعیت بخشی به سیستم سیاسی موجود باشد.

دهه 70 و 80 که به پایان رسید باز هم با جریان‌های مختلفی از روشنفکران و سیاسیون در برخورد با دکتر علی شریعتی روبرو بودیم. خط امامی‌ها که مدافع شریعتی بودند در دهه‌ی هفتاد، اصلاح طلب شدند و تدریجاً نه تنها خود را در مقابل شریعتی دیدند بلکه سعی در عبور از او داشتند. برخی از مذهبی‌های اصولگرای که دهه اول انقلاب ضدشریعتی به حساب می‌آمدند هم وقتی به این دهه رسیدند، به تغییر موضعی ناگهانی به دفاع از شریعتی پرداختند. حتی کم‌کم شریعتی به تلویزیون راه یافت و ممنوعیت کتاب‌هایش نیز منتفی شد تا کتاب‌هایش مجدداً وارد کتابخانه‌های مدارس و مساجد شوند.

رضاقلی نیز معتقد است دکتر شریعتی عرصه وسیعی (عرفانی-تاریخی-ایدئولوژی-چپ-راست) را پوشش می‌دهد و تقریباً

عرضه‌ای که شریعتی به آن وارد نشده؛ علوم دقیقه است. این گستره‌ی موضوعی وقتی با وارد کردن ایدئولوژی همراه می‌گردد تا قائم به تحریک و تهیج نیروها و توده‌های خواب رفته شود که مطمئناً برداشت‌ها و موضع‌گیری‌های متفاوت و متضادی را به همراه خواهد داشت. این برداشت‌های متفاوت درخصوص دیگر متفکران معاصر مثل آقای مطهری، آقای طالقانی هم وجود دارد.

رضاقلی با اشاره به تغییراتی که برای اندیشه‌های مارکس در روسیه افتاد می‌گوید: اتفاقی که با گذشت زمان افتاد این بود که آرا و نظرات شریعتی هم مثل هر آرمانی که یک روشنفکر، ایدئولوگ بیان می‌کند با پیامدهای آن لزوماً مشابه نیستند. عواملی دست به دست هم می‌دهند و تغییراتی به وجود می‌آید. مثل تغییراتی که اندیشه‌های مارکس در روسیه پیدا کرد یا دگرگونی که کلیسا برای آیین عیسی مسیح به وجود آورد. این تفاوت میان بیان یک ایدئولوژی، گرویدن به آن و عواقب ناخواسته‌ی آثار ایدئولوژی مذکور است چون صدها عامل متعدد دست‌اندر کار تغییر ماهیت ایدئولوژی می‌شوند. بشر هم ساده نیست که فردا هم باز همان ایدئولوژی را قبول کند. همه‌ی این‌ها به علاوه‌ی توجه سراسری دکتر شریعتی به مسائل و موارد گوناگون دست به دست هم داد تا برداشت‌های متفاوت و بعضاً ضد و نقیضی هم از آثار او بشود.

شاید به همین دلایل است که عده‌ای معتقدند میراث شریعتی باید بازبینی شود و مورد انتقاد و نقادی قرار بگیرد. به خصوص در دو زمینه و دو محور، یکی ایدئولوژی و دین و دیگری در تز خاص امت امامت.

سوالی دشوار: شریعتی بک روشنفکر بود یا تحصیل‌کرده‌ای مذهبی؟

38 سال از زمان مرگ دکتر علی شریعتی می‌گذرد اما هنوز آن بخش از جامعه ایران که تحت عنوان روشنفکران دینی شناخته می‌شود نتوانسته است به نتیجه‌ای قطعی در برابر این متفکر دینی-فلسفی برسد. هنوز معلوم نیست شریعتی یک روشنفکر بود یا عالمی مذهبی؟

اساساً از سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه تا انقلاب مشروطه و پس از آن، جنبش روشنفکری ما به نحوی با مذهب پیوند داشته است. دکتر علی شریعتی نیز، در بهترین حالت یک روشنفکر معتقد به مذهب بود که ذهن شکاک و پرسشگرش گاهی کلافه‌اش می‌کرد. از یکسو به خاطر تربیتی که داشت به مذهب و دین معتقد بود و از سوئی دیگر با شناختش از مکاتب فلسفی و مفاهیم انسانی سکولاریسم و تأمل در روسو و راسل و هگل و ... نمی‌توانست برای آن باورهای عاطفی محمل منطقی و عقلانی مطابق با نگرش عموم بتراشد.



احسان شریعتی در مصاحبه‌ای تأکید کرده که مدل فکری شریعتی یک بُعد مادی و یک بعد معنوی دارد. در بعد مادی کشورهای اسکاندیناوی با ساختارهای سوسیال دموکرات که توانسته‌اند آزادی و عدالت را با هم تلفیق کنند به طور نسبی بهترین نمونه این نظامات هستند. اما از نظر معنوی آنها خلأهایی دارند که با چیزی که شریعتی و طیف فکری او در باب عرفان و معنویت

می‌گویند؛ فاصله دارد. در تفکر شریعتی آمده که باید بین عرفان و آن آزادی و برابری تعادل ایجاد کنیم تا دنیا و آخرت مان موزون باشد. از آن طرف کشورهایی را داریم مثل هند که در آن معنویت‌های بزرگ به وجود آمده ولی از نظر مادی در شرایط خوبی نیستند و در اختلافات طبقاتی و فقر به سر می‌برد. نظام‌های غربی را هم داریم که توانسته‌اند در زمینه حقوقی و سیاسی به شکل علمی مدیریت و تقسیم قدرت را برای رسیدن به نظام‌های مدنی و سیاسی انجام دهند و از نظر معنوی دارای بحران هستند.

از طرف دیگر باید به این توجه داشته باشیم که شریعتی یکی از کسانی بود که مفهوم روشنفکر دینی را تبیین کرد. باید توجه کنیم که به طور تاریخی روشنفکران ما حالتی ضدسنت دارند. یعنی اکثریت روشنفکران ما افرادی لائیک بودند که به انتقاد از دین، رسومات جامعه و تشویق برای پذیرفتن آداب و رسوم غربی می‌پرداختند، اما شریعتی کسی بود که گرچه از سنت به شدت انتقاد می‌کرد، اما راه‌حل مشکلات ما را نه افتادن به دامن غرب، که رجعت دوباره به سمت اسلام ناب می‌دانست و به همین دلیل به دنبال احیای ارزش‌های دینی بود. در واقع شریعتی در این زمینه هم یکی از پیشگامان بود. البته او در چند حوزه اساسی به سنت توجه کرد. یکی رویکرد او به تاریخ اسلام بود که در این میان یک شیوه تاریخی است. او از تاریخ مجموعه‌ای از حوادث متوالی را در نظر نداشته بلکه فلسفه تاریخ از آن استنتاج می‌کرده جهت دیگر بازسازی‌های او در تاریخ اسلام بود.

رضاقلی اما با تاکید بر اینکه ساحت دکنتر شریعتی را باید از حاشیه‌های و سوالات روشنفکر یا مذهبی جدا کرد و بعد مورد بررسی قرار داد، اضافه می‌کند: او در زمان خودش بیان خواسته‌های جامعه‌ی ایرانی اسلامی شیعی بود و به نحو احسن نیز در این امر موفق شد. شریعتی آرمان‌ها و ایدئولوژی خود را با بیانی موثر که ناشی از ادیب و شاعر بود شریعتی می‌شد تلفیق می‌کرد و با همین فن بیان خیلی‌ها را تحت تاثیر قرار داد. شریعتی یک متفکر و مسئول آگاه زمان خود بود. چون در محیط خانوادگی روحانی پرورش یافته بود گرایش‌های ملی مذهبی فوق‌العاده‌ای داشت. پدرش مبلغ اسلامی بود و خویشاوندانش هم مذهبی بودند. خودش هم دوست داشت تلفیق سالمی از ملی‌گرایی و دغدغه‌های مذهبی ارائه بدهد. خمیرمایه‌ی اسلامی ملی داشت. شریعتی با تجمیع این دو عنصر وارد صحنه‌ی مبارزاتی سیاسی و اجتماعی شد. البته وجود همزمان این گرایش‌ها در شخص مثل علی شریعتی طبیعی بود.

از نگاه بیژن عبدالکریمی پژوهشگر فلسفه نیز آن چه تلقی شریعتی از دین را از بسیاری از سنت‌گرایان، از جمله روحانیون متمایز می‌سازد و او را در زمره‌ی روشنفکران قرار می‌دهد انتقادات اوست به تنزل یافتن دین تا سر حد یک مقوله فرهنگی. به تعبیر خودش اسلام شناسنامه‌ای. یا تا سر حد یک نظام تئولوژیک و مجموعه‌ای از باورها یا تا سر حد یک ابژه برای تحقیق و تفحص.

عبدالکریمی با تصریح اینکه شریعتی در تلاش است تا شأن و جایگاه واقعی و حقیقی دین، یعنی به منزله‌ی نوعی خودآگاهی در جهان، نحوه‌ای از حضور و بودن در جهان و شیوه‌ای از تحقق جان آدمی، را به دین بازگرداند، می‌گوید: آن چه تفکر و شیوه‌ی زیست شریعتی را از عمده سنت‌گرایان، حوزویون و برخی روحانیون ما متمایز می‌سازد این است که وی زیست جهان مدرن و عقلانیت جدید را به رسمیت می‌شناسد. به همین دلیل است که می‌کوشد از تفکر و شیوه‌ی زیست دینی براساس زبان، مؤلفه‌ها و منطق عقلانیت جدید به دفاع از دین و ایمان دینی بپردازد، شاید این سخن به این معنا باشد که وی کوشیده است صورت عقلانیت جدید را به عقلانیت خاص دینی تحمیل کند. این در حالی است که سنت‌گرایان ما هنوز زیست جهان مدرن را به رسمیت نشناخته‌اند و کماکان می‌کوشند همه‌ی عناصر و مؤلفه‌های عالم مدرن را به درون عالم سنتی خود کشانده، جهان جدید را براساس عقلانیت، چارچوب‌ها و مؤلفه‌های جهان سنتی خودشان تفسیر کنند. باید توجه داشت وقتی از به رسمیت شناختن یا به رسمیت نشناختن زیست جهان مدرن سخن می‌گوییم مرادمان استفاده یا عدم استفاده از ابزارهای مدرن همچون اتومبیل، هواپیما یا کامپیوتر نیست. همه‌ی ما از ابزارهای مدرن استفاده می‌کنیم و نمی‌توانیم استفاده نکنیم و محکوم و ناگزیر به استفاده از این ابزارها هستیم. حتی آنهایی که می‌کوشند به نزاع و ستیزه با جهان مدرن برخیزند ناگزیر به استفاده از ابزارها و جن‌گ- افزارهای مدرن هستند. مراد ما از به رسمیت شناختن جهان مدرن، به رسمیت شناختن مفاهیم و مقولاتی است که بشر جدید براساس آنها در عالم جدید می‌اندیشد. به اعتبار همین به رسمیت شناخته نشدن مفاهیم، مقولات و مؤلفه‌های نظری عالم مدرن،

همچون آزادی، حقوق بشر، برابری حقوق زن و مرد، به رسمیت شناخته شدن حقوق اقلیت‌ها و بسیاری امور دیگر است که می‌گویم بسیاری از سنتگرایان ما زیست جهان مدرن را هنوز به رسمیت نشناخته‌اند. همین به رسمیت شناخته نشدن زیست جهان مدرن از جانب سنتگرایان ما فجایع و بحران‌های مادی، معنوی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی عظیمی برای جامعه ما ایجاد کرده است.

او اضافه می‌کند: آن چه شریعتی را از دین سنتی ما جدا می‌کند، و به خاطر همان نیز معتقدم که تفکر آینده ما با شریعتی پیوند دارد، این است که وی نوعی دیالکتیک بسیار ظریف میان عقل مدرن و عقلانیت سنتی برقرار می‌کند. یعنی او می‌کوشد از پایگاه عقل مدرن، سنت تاریخی ما را به نقد و پرسشگری گیرد و در مقابل، از پایگاه عقلانیت سنتی، عقل مدرن را مورد تفکر و تأمل انتقادی قرار دهد. این دیالکتیک همان عنصری است که در کمتر متفکری دیده می‌شود. در واقع، جریان‌ات فکری و اجتماعی موجود در جامعه ما یا عقل مدرن را به رسمیت می‌شناسند و به عقلانیت سنتی پشت می‌کنند یا عقلانیت سنتی را به رسمیت می‌شناسند و عقلانیت و زیست جهان مدرن را به رسمیت نمی‌شناسند. اما آن چه شریعتی را شریعتی کرده است همین برقراری نوعی رابطه دیالکتیکی میان عقلانیت دینی و سنتی با مدرنیته و عقلانیت جدید است و همین امر است که سبب شده است تا وی از دو طرف، هم از سوی شیفتگان عقل مدرن و هم از جانب سنتگرایان مورد حمله قرار گیرد و لذا نه شیفتگان عقل مدرن او را به رسمیت می‌شناسند - چون او نگاه انتقادی به عقل مدرن دارد - و نه سنتگرایان و حوزویون او را در جمع خود می‌پذیرند - چرا که او نگرشی انتقادی به فرهنگ و سنت تاریخی ما دارد. برقراری دیالکتیک میان عقلانیت دینی و عقلانیت جدید همان سرمایه بسیار بزرگ و بصیرت بنیادینی است که شریعتی را شریعتی می‌کند. حال، این امر که ممکن است ما در بسیاری از کوچه‌پس-کوچه‌های تفکر او با وی موافق نباشیم، نکته‌ای فرعی است. آنچه اصل و مهم است این است که شاهراه تفکر وی و جهت‌گیری کلی تفکر او درست بوده است.

دلیل دیگری که عبدالکریمی برای روشنفکر تلقی کردن شریعتی نام می‌برد؛ دید باز و بدون تعصب او به تمامی ادیان و مذاهب است. این پژوهشگر فلسفه بر این باور است که شریعتی دیدش باز است، یعنی وی نسبت به همه تاریخ بشر و نسبت به همه اقوام و فرهنگ‌ها حتی به سکولارها، مارکسیست‌ها، اگزیستانسیالیست‌ها و... گشوده است و با همه آنها می‌تواند به بحث، مفاهمه و گفت‌وگو نشیند، و این خود یکی از فاکتورهای اصلی یک روشنفکر است.

عبدالکریمی همچنین در پاسخ به بهانه‌ی عده‌ای مبنی بر وارد کردن ایدئولوژی در دین از سوی شریعتی و خروج او از دایره‌ی روشنفکران می‌گوید: اگر بحث در سطح الفاظ نماند و گفته نشود که خود شریعتی برای توصیف دین یا اسلام از واژه نامناسب «ایدئولوژی» استفاده کرده است، با توجه به محتوا و مضمون آثار شریعتی، و درست برخلاف آن که تبدیل دین به ایدئولوژی را به شریعتی نسبت می‌دهند، باید گفته شود از قضا، شریعتی تبدیل دین به یک ایدئولوژی توسط قدرت‌های سیاسی و اجتماعی را کاملاً به چالش می‌گیرد. در واقع نقد شریعتی این است که دین وقتی تبدیل به ایدئولوژی، یعنی تبدیل به یک justification برای توجیه و مشروعیت بخشی به یک قدرت سیاسی می‌شود، دیگر دین، در معنای یک خودآگاهی عمیق انسانی و نحوه‌ای از بودن در جهان و شیوه‌ای از تحقق جان و اگزیستانس آدمی نبوده، روح خودش را از دست می‌دهد.

سهم شریعتی در انقلاب اسلامی

هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر شریعتی را در انقلاب اسلامی انکار کند. شریعتی کسی بود که گرچه یک روشنفکر بود، اما به تغییر وضع موجود از طریق انقلاب باور داشت و نه از راه اصلاح. چون معتقد بود که سلطنت قابل اصلاح نیست. از طرف دیگر شریعتی اعتقاد داشت که انقلاب بدون آگاهی توده مردم یک فاجعه است. به همین دلیل وی مبارزه را به دو فاز سیاسی و فرهنگی تقسیم کرده بود. در فاز فرهنگی وی سعی می‌کرد تا مردم را با اصول اولیه مبارزه و خطوط سیاسی مختلف آشنا سازد. در همین زمان کتاب‌هایی هم تالیف نمود. این در واقع فاز فرهنگی مبارزات دکتر شریعتی بود. اما مرگ به او مهلت نداد و نتوانست وارد فاز مبارزاتی شود. شریعتی مسیرهای انقلاب را برای بخشی از مردم روشن کرد و سعی کرد آنها را با اصول سیاسی آشنا سازد. حتی

وقتی انقلاب پیروز شد و نوبت به پایه‌ریزی ساختارهای نو رسید، از قانون اساسی گرفته تا شکل حکومت. باز هم طیف فکری شریعتی در این موضوعات حضور داشتند.



عده‌ای می‌گویند که توجه به شریعتی با دوران انقلابی‌گری دهه‌ی 50 گره خورده است. حال با گذشت نزدیک به چهار دهه از عمر انقلاب اسلامی و با تمام فراز و نشیب‌های این سال‌ها آیا هنوز به شریعتی نیاز داریم یا دیگر دوره او تمام شده و اهمیت شریعتی سیر نزولی طی کرده و کم‌کم به طور کلی منتفی می‌شود؟

